



به روایت علامه طهرانی؛ علت امتناع امام صادق(ع) از قبول خلافت چه بود

امام شأنیت و فعلیت مقام امامت را دارد، چه مردم بپذیرند یا نپذیرند، چه بیعت بکنند یا نکنند، اما قبول بیعت متوقف بر اقبال مردم و عدم محاذیری است که باید در نزد امام مسلم باشد.

امام شأنیت و فعلیت مقام امامت را دارد، چه مردم بپذیرند یا نپذیرند، چه بیعت بکنند یا نکنند، اما قبول بیعت متوقف بر اقبال مردم و عدم محاذیری است که باید در نزد امام مسلم باشد.

به گزارش خبرنگار مهر، مرحوم علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی (ره) در مجلد شانزدهم کتاب شریف امام شناسی به بررسی جایگاه امام صادق علیه السلام در تبیین مکتب تشیع و همچنین نامگذاری این مکتب به مکتب جعفری پرداخته و به برخی شبهات در خصوص عدم زمامداری حضرت صادق(ع) چنین پاسخ می دهند.

نمایانند شالوده اسلام توسط امام صادق علیه السلام

کاری را که امام صادق علیه السلام نمود آن بود که با علوم خود عالم را به اسلام واقعی و دین حقیقی آشنا فرمود. و زنگار کدورت از چهره دگرگون گردیده آن برگرفت. آن شریعت حقه را کما هو حقه نشان داد. و ه چه کاری است صعب. چرا که در اصول و فروع آن تغیر و تبدل راه یافته و مدت یک قرن جمیع امت از عالم و جاهل، و عالی و دانی، و خرد و کلان، و پیر و جوان با آن خو گرفته و انس و الفت یافته و اینک همه و همه را به طور عموم شمولی بدون استثناء (غیر از اندک افرادی) باید نه با تعبد، که از تعبد در اینجا کاری ساخته نیست، بلکه با منطق و برهان، و قلم و بیان، و ارشاد به کیفیت استدلال به آیات قرآن و أخذ احکام از فرقان، به آن دین اصیل راهنمایی نمود، و شیرازه افکار و مناهج و مذاهبی را که برای به دست آوردن آن می پیموده اند گسیخت، و نشان داد که: راه و روش وصول به دین راستین این است و بس.

لذا راهی را که امام جعفر صادق علیه السلام پیمود و آن دین را نشان داد، همچون رائد و رهنمونی که در میان بیابان خشک و سوزان قافله را به مکان خصب و آب و گیاه رهبری کند، امت را به دین آورده شده پیامبر و شریعت مرسله از جانب خدا رهنمون گردید.

از اینجا است که: بدین مذهب که اولین مذهبی بود در میان مذاهب گوناگون، مذهب جعفری گویند. نه توهم شود که: آن حضرت تأسیس دینی نموده، و یا به دین اسلام رنگ خاصی را زده است، همان طور که أحمد امین بک مصری با کمال تجلیل و اکرام و بزرگداشتش از حضرت صادق بالاخره درباره او معتقد است که: وی به دین اسلام صبغه خاصی زده است، و مذهب جعفری به معنی دین اسلام مصبوغ با این صبغه می باشد. این توهم، توهم غلط است، و احمد امین در این طرز گفتار راه خطائی را پیموده است.

کار امام صادق علیه السلام آفتابی نمودن اسلام حقیقی بود

حضرت موظف است که: این رسالت الهیه را به اتمام برساند و آن مستلزم صرف وقتها و ماهها و سالها و دهها سال است که از یکایک آیات قرآن پرده برداری نماید، و از یکایک مَنهَج و مَشی و رویه و سنت جدش، توضیح و تفسیر و تشریح به عمل آورد، و تمام مواقع و مواضع خلاف را مبین سازد، و همه کجرویها و تعدیات آن دایه از مادر مهربانترها را گوشزد کند، و همه راستیها و درستیهایی اجداد گرامش را با آن تحمل شداوند کمرشکن بیان کند، تا حق مطلب روشن گردد، و این مطلبی نیست که با یک حدیث و یکصد حدیث خاتمه پذیرد، و یا با یک مجلس، و یا یکصد مجلس درس پایان پیدا کند. این به جلسات سالیانه و ماهیانه متوالی و متداوم نیازمند است. و حضرت هم خوب متوجه این مهم و این بارگران مسئولیت است، و خود را آماده فرموده است برای این امر خطیر.

بر این اساس بود که حضرت خلافت ظاهریه را نپذیرفت، و در وقت بیعت، سهمیه نصیب صاحب قبای زرد شد (منصور دوانیقی) پس از برادرش عبدالله سفاح. قیام شیعیان گرچه برای امارت و امامت علویین بود ولی عباسیین خلافت را ربودند و به عبارت صحیح خودمانی قاپیدند، و مجال به علویین ندادند. در همان مجال که یگانه شخصیت بارز برای امارت، حضرت امام صادق علیه السلام بودند و همه و همه معترف بدان بودند، حضرت از تحمل این عنوان اعتذار جستند، و حاضر برای بیعت مردم به خلافت نشدند. هرچه اصرار و ابرام امت در مدینه و اهل حل و عقد افزون شد، حضرت جدأ إباء و امتناع فرمودند و به هیچ وجه من الوجوه حاضر برای قبول بیعت نگردیدند. از طرف دیگر عباسیون در بغداد در همین مجال تردستی نموده، و با عبدالله سفاح بیعت کردند و او بر اریکه خلافت تکیه زد و حضرت امام صادق علیه السلام یکی از رعایای وی به حساب آمد.

ممکن است بعضی اشکال نمایند که: به چه علت حضرت از قبول بیعت امتناع ورزیدند؟! به چه سبب امت بخت برگشته را به دست دیو شوم فراعنه امت و جباران ملت سپردند؟! به چه جهت از تحمل این بار که بار الهی بوده است، شانه خالی کرده اند؟!

اگر شرط امامت، تنصیب از جانب رسول الله است، ایشان به اتفاق جمیع امت منصوب بوده اند. اگر شرط، وصیت امام پیشین است، حضرت امام محمد باقر علیه السلام وصیت به امامتش فرموده بودند. اگر شرط اُعلمیت است، إجماعاً و اتفاقاً آنحضرت اُعلم امت بوده اند. وانگهی زمینه فراهم و ملت آماده قبول و پذیرش. امت اسلام در خراسان به نفع علویون کاخ استبداد و بیدادگری امویان را در هم فرو ریخته، و با جنگهای متوالی و مداوم شکست بر ناصیه شان نشسته است. یعنی یگانه دشمن خونخوار و سفاک و تنها خصم ستیزه گر مستبد آنان «بنی امیه» و خاندان و پیروان و شیعیان شان را از صفحه روزگار برانداخته اند. به به چه موقعیتی از این بهتر؟ چه وضعیتی از این مناسبتر؟ چه امکاناتی از این رساتر و آماده تر؟

اگر امام صادق علیه السلام در این موقع به مسند خلافت می نشست، و احقاق حقوق ضایع شده و از میان رفته را می نمود بهتر نبود؟ اگر به بسط عدل و داد امت اسلام را از زیر بار طغیان بیرون می آورد، بهتر نبود؟ اگر به ضعفاء و مستمندان که يك قرن است حقوقشان ضایع گردیده است رسیدگی می کرد بهتر نبود؟ اگر امت را از زیر یوغ استعباد و بندگی و بردگی سلاطین جور بیرون می کشید، و عنوان حریت و آزادی به آنان عنایت می نمود بهتر نبود؟ اگر مسأله جهاد را براساس جهاد رسول الله قرار می داد و در آن روز تمام عالم را مسلمان می نمود بهتر نبود؟ و هلم جرأ تا دلت می خواهد از این اگرها بشمار!

جواب این اشکالها و پاسخ این سوالها چندان مشکل نیست.

اولاً امام صادق علیه السلام با وجود فهم و درایت و کیاست و قدرت علم و ذكاء خویشتن قبول نفرمود، نه آنکه سطحی و بدوی قبول نکند و سپس پشیمان گردد و تا آخر که جنایات منصور را در برابر چشم خود ببیند بگوید: ای کاش قبول نموده بودم، و تا این سرحد امت را دچار مشکلات و آلام نمی ساختم.

حضرت تا پایان عمر خود بر همان قرار و اصل پا برجا بود، و لحظه ای دیده نشد که بر مافات تأسف خورد و آرزوی راحتی و گشایش خود را بنماید، با وجود آنکه مشکلات در عصر بنی عباس روز به روز به طور مضاعف بالا می رفت، و جنایات منصور از حدود نصابهای ستمگران، گذشته و پیوسته اوج می گرفت.

این دلیل، دلیل مهمی است، زیرا هر کاری را که انسان انجام دهد اگر با چشم آخر بین و مصلحت اندیش غائی نبوده باشد، هنگامی که به آثار منفی آن مواجه می گردد پشیمان می شود و تأسف می خورد، ولی کار صحیح هیچ وقت ندامت ندارد گرچه مشکلات و سختیهای پی درآمد آن روز به روز زیاد شود.

دوم آنکه حضرت صادق علیه السلام در میان آن عصر و آن خصوصیات و آن وضع مردم و امت و آن امکانات و اقتضائات بوده است، ولی ما اینک شَبَحِي از آن به چشممان می خورد. او می دید و ما می شنویم. او در عین و شهود بود، و ما در أثر و خبر. وَالشَّاهِدُ يَرِي مَا لَإِيَرِي الْغَائِبُ. «شخص حاضر و شاهد در حاق قضیه و عین واقعه می بیند چیزی را که اُبدأ شخص غائب و دور نمی تواند ببیند.»

بیرون گود زورخانه ایستاده ای و صدا می زنی: لنگش کن!!

ثالثاً حضرت به رأي العیان می بیند که: اگر بیعت را قبول کند آن طور نیست که جهان اسلام در برابر وی خاضع و تسلیم و مطیع باشند، و فقط در انتظار يك فرمان او مدت ها نشسته باشند.

بلکه اولاً گروه امویون که باقیمانده اند در هر گوشه و کنار جهان علم مخالفت و جنگ را برافراشته، و تا آخرین قطره خون خود را برای عدم اعتلاء حکومت او می ریزند.

ثانیاً عباسیون که خود را بنی اُعمام و وارثان پیامبر می دانند، با هزار و يك دلیل قدم به عرصه ظهور گذارده، مدعی وارثیت محراب و منبر، و سلاح و شمشیر، و عصا و پیکان، و علم و رایت می گردند، همان طور که دیدیم و در تواریخ و سیر خواندیم و در آثار و اخبار مشاهده نمودیم که با همین عناوین پانصد سال بر اُریکه خلافت نشستند، و علویون و بنی فاطمه را محکوم همین اُباطیل و ترهات می نمودند، و بیعت و امارت و حکومت غاصبانۀ خود را مستند به براهین شاعرانه می کردند. شعرايشان بر این

عباسیون تنها به اقامه دلیل و برهان اکتفا نمی‌کردند، بلکه با سیف و سنان، طغیان خود را ظاهر می‌نمودند. در این صورت حضرت باید در تمام مدت حیات که باز معلوم نبود در کدام کارزاری شهید گردد، عمر و وقت و فرصت خود را در جنگها برای سرکوبی معاندان و مخالفان سپری کند.

ثالثاً بعضی از علویین نیز که دعوی امارت داشتند، علم مخالفت برمی‌افراشتند؛ یا حضرت باید با آنها هم جنگ نماید، و یا باید بدیشان مقام و مسندی از استانداری، و فرمانداری ولایات و بلاد، و مقامات قضاوت، و نماز جمعه و جماعت، و تصدی امور بیت المال و امثالها را به عنوان حق السکوت بذل کند و نثارشان نماید. انتخاب صورت دوم برای ولی خدا که کارها را بر اساس حق بجای می‌آورد متصور نیست، و صورت اول هم موجب قتل و کشتارهای بی جا و اتلاف نفوس در غیر مسیر حقیقی است.

از همه اینها که بگذریم، حضرت یک مأموریت الهی خاصی دارند که احیای شریعت مندرسه می‌باشد. اگر بالفرض تمام دشمنان و مخالفان ولایت را سرکوب و منکوب نمودند، و بر مقر امارت مستقر گردیدند، تازه نهایت کاری را که می‌توانند انجام دهند رسیدگی به امور عامه، فصل خصومتها و رفع منازعات شخصی، و امر و فتوی برای حلال و حرام مردم می‌باشد. اما تحقیقاً آن مسأله به داد شریعت فرسوده و آئین واژگون گردیده رسیدن، به زمین می‌ماند. چرا که همان طور که ذکر شد آن نیاز میرم به سالیان دراز درس و تعلیم و تربیت شاگرد و بحث و نقد و حل و إبرام دارد. فلذا این موجب شد که حضرت تشمیر ذیل نموده، کمر برای آن امر خطیر ببندند، و تمام ساعات و لحظات خود را در آن مدت مدید صرف مدرسه علم و فهم و بیان و قلم بفرمایند.

این امر از جهت اهمیت قابل مقایسه با امر خلافت نمی‌باشد، و در درجه والایی از اهمیت قرار دارد. حضرت کاملاً خود را بر سر دو راهی مشاهده کردند: قبول خلافت و رسیدگی به امور ولایت مردم، و رد بیعت و رسیدگی به زنده کردن اسلام فرسوده و خراب شده. و شق دوم را انتخاب نمودند، زیرا که آن در رتبه اصل نبوت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و امامت امیرالمومنین علیه‌السلام و شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام حائز عظمت بود. شق دوم حیات روح نبوت و ولایت و سر شهادت را نوید می‌داد، گرچه مستلزم مشقات طاقت فرسا و از دست دادن حقوق ظاهریه و امارت دنیویه بوده است. اما آیا می‌دانید: تحمل این گونه زحمتهای و رنجها بالاخره در مسیر زحمتهای رسول اکرم و امیرالمومنین است، و از دست دادن عناوین خلافت و امارت برای وی، در برابر حفظ آن امر عظیم به نظر امام حق بین و واقع نگر ناچیز می‌باشد؟!

حضرت شق دوم را اختیار فرمود، و برای برقراری این امر گرانقدر یکسره از قبول خلافت و امارت دست شست، و از نزدیکی به دستگاه فرماندهی هم به شدت تأبی نمود، و چنان از حکومت و امارت بیرون رفت که گوئی ابداً چنین لغتی در قاموس وجود او نیامده است و خداوند به وی شأنیت آن مقام را هم عطا نفرموده است تا عندالمصلحه به فعلیت برساند.

باغی در مدینه داشت واسع برای پذیرائی وفود و واردین و محل تدریس جالسین و اهل سوال که از نواحی متفاوت به محضر آنورش حضور می‌یافته‌اند. و شباروز خود را برای مسائل علمی و مباحثات علمی و مناظرات علمی و همه گونه تحقیقات علمی وقف فرمود تا بتواند از عهده اعباء مسئولیت عظیم و ارائه دین راستین برآید، و آبشخواری به سوی شریعه ماء فرات و گوارای فهم آیات قرآنی و سنت نبویه در پیش‌راه مردم گم‌گشته قرار دهد. این آبشخوار عبارت است از مذهب جعفری، سلام الله علی موحده و الذاهب إلیه.

به قدری این عمل، مهم و خطیر و دارای جوانب و اطراف به نظر آمد که حضرت در مدت سی سال تمام غیر از اوقاتی که به عراق آمده‌اند بدان اشتغال داشته‌اند، مضافاً به آنکه در مدت سفرهای خارج از مدینه نیز اشتغالات علمی حضرت بر همان اساس بوده است.

با تربیت چهار هزار شاگرد در فنون مختلفه، و نگاشته شدن چهارصد تألیف از چهارصد مولف در اصول مختلفه، و با بیان شرح و تفصیل و تفسیر، و بیان تأویل حقایق آیات و واقعیت سنت، حضرت صادق علیه‌السلام به منظور خویشتن نائل گشت. با ارائه احکام مستدل و قوانین صحیحه، راه جور و اعتساف دربار خلفا و درباریانشان را مسدود فرمود. و با فلسفه الهیه و حکمت عالیه و عرفان به عوالم غیب و تجرد، راه مردم چشم بسته و گوش بسته و مهر بر دل نهاده را به سوی آسمانهای ملکوت باز کرد. و راه عبودیت را در برابر ربوبیت حضرت حق عز اسمه نشان داد، و مردم پس از دوران رسول خدا و آن اصحاب بیدار دل و شب‌زنده‌دارش الآن به صفوف عابدان در شب و عالمان در روز پیوسته‌اند، و پس از پیام امیرالمومنین اینک با امثال اصحاب زاهد و عابد و ناسک و سالک و عارف وی همچون عثمان بن مظعون و ابن التیهان برخورد می‌کنند.

اینجاست که بدون اختیار لسان برای درود به آن حضرت به حرکت آمده توأماً با قلب و فکر، هم زمزمه و بدین ترانه مترنم می‌باشد که: وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وِلَدَ وَ يَوْمَ يَمُوتَ وَ يَوْمَ يَبْعَثُ حَيًّا. «مقام سلام و امن خداوندی برای اوست در روزی که پا به

جهان گذارد، و در روزي كه رخت از اين جهان برمي‌بندد، و در روزي كه زنده در پيشگاه خداوندي مبعوث مي‌گردد.»